با نام اورمزد، بغ بزرگ، بزرگترین بغان
و با نام مهر و اناهیت و اپام نبات

برنامه شنبه، روز دی به اورمزد (سی و یکم) از ماه تیر، سال ۸۵۸۲ زرتشتی، ۲۵۸۲ کوروشی، ۲۰۲۳ ترسایی.

رویارویی با دیوهای درون، واکاوی آسیب‌شناختی روح تاریخی ملت ایرانشهر

با نماز و درود به همه‌ی همازوران و بسته کستیان و به همه‌ی پارتیزان‌ها.
نگاهی می‌خواهیم داشته باشیم به # روانشناسی # روح تاریخی # ملت ایرانشهر و آن چیزی که نامش را می‌گذاریم رویارویی با دیوهای درون، و این مسلما در راستای همان دیاگنوستیک تمدنی هستش و این بار می‌خواهیم بر پایه‌ی همون پیشین یک مقدار مسئله را بیشتر بشکافیم تا کمک بکند به ما برای تشخیص اینکه چگونه طرح پرسش باید رخ بدهد و با طرح درست پرسش هستش که شما می‌توانید بختی داشته باشید برای بیرون آمدن از این بن‌بست تمدنی‌ای که ما در اش به‌سر می‌بریم. رویارویی با دیوهای درون؛ ما پرسش‌های پاسخ ناداده شده‌ی بسیاری در ماهروزمان داریم و ایرانیان به مثابه‌ی کهن‌ترین ملت جهان، طبیعی‌ست که با گسست‌های تاریخی‌ای که بر ما رفته است، بسیاری از پرسش‌ها بر روی زمین مانده باشند، و طبیعی‌ست باز هم با هژمونی و چیرگی‌ای که توابان تمدنی و اشغالگران تمدنی بر ما اعمال می‌کنند، به ویژه اشغالگرانی که امروز حاکم کشور ما هستند، فضایی پدید نمی‌آید برای طرح پرسش درست و تا زمانی که این فضا از سوی نخبگان ایرانشهری پدید نیاید ملت ایران به عنوان یک ملت یکپارچه، نمی‌تواند بندها و زنجیرهایی که در آن‌ها به سر می‌برد و به دست و پای او آویخته‌اند، خود را از آن‌ها رها بکند و با رها کردن خود از زنجیرها، به سلطان هستی خود تبدیل شود. بار دیگر شهریاری شود بر خویشتن خویش و این مسلما رسالت خردکامان (فیلسوفان) ایرانشهری هستش که به دور از غوغا سالاری متعارف مافیای روشنفکری و فضای اندیشه ستیزانه‌ای که یک سدسال هست مافیای روشنفکری در همه‌ی پهنه‌ها پدید آورده است، یک نگاه آلترناتیو، یک نگاه گزینه جویانه داشته باشد نسبت به امور و چشم انداز را در برابر ملت ایران و به ویژه نسل جوان آریایی که دست‌کم از سال ۹۵ حضور میدانی خودش را نشان داد، پدید بیاورد. بدون اندیشیدن شما هرگز نمی‌توانید بر مشکلات و گرفتاری‌هایی که با آن‌ها روبرو هستید بر بیایید. و کاری که ما باید بکنیم این هست که این فضای اندیشیدن را پدید بیاوریم و اندیشه را تزریق بکنیم به رگ‌های اجتماع. رویایی با دیوهای درون یک فرایندی هستش که ما برای شناخت خود و شناخت سیاهچاله‌هایی که در روح جمعی ما وجود دارند، از رویایی با آن گریزی نداریم، باید در چشم دیوها نگریست و با نگریستن در آن‌ها هستش، یعنی این دلیری را پدید آوردن در درون خود که نگاه بکنیم در چشم دیوها، در چشم پدیده‌هایی که سلب وجودی ما هستند، یا ترس‌های درون، بیم‌های درون، و بر آن‌ها با نگریستن به آن‌ها و با گفتگو کردن درباره‌ی آن‌ها بر آن‌ها چیره شویم و از فضای اجتماعی خود، از فضای فرهنگی خود و در نهایت از دامنه‌ی تمدنی خود، آن‌ها برون برانیم. اگر بخواهیم دوره بندی تاریخی بکنیم، مسلما ما می‌توانیم از دیوهای گوناگون، یا پرسش‌های پاسخ ناداده شده، یا پرسش‌های مسکوت مانده‌ی گوناگونی سخن بگوئیم و هر یک از آن‌ها در جای خود دارای اهمیت بسیاری هستند. اما برای اینکه دامنه‌ی بحث را کوتاه بکنیم، می‌خواهیم از دو دوره‌ی تاریخی صحبت بکنیم و بپردازیم به اینکه چگونه می‌شود دیوهای این دو دوران را باهاشان روبرو شد؟ و اصولن این دیوها دارای چه مختصاتی

هستند؟ دارای چه ویژگی‌هایی هستند؟ یک دوره‌ی معاصر که برای کوتاه کردن آن نیز دوران مشروطه را ما در نظر می‌گیریم، یعنی پایان دوران قجر و آن فتنه‌ی مشروطه که در ایران پدید می‌آید و تا به امروز گفتمان چیره بر ایرانزمین برآمده از همین شورش مشروطه هستش. و یکی آن چیزی که ما گسست # قادسیه نام‌اش را نهاده‌ایم، و در هزار و چهارسد سال پیش رخ می‌دهد و با این گسست هستش که تمدن ما هم در زمینه‌ی یزدانشناسی، هم در زمینه‌ی سیاست، هم در زمینه‌ی خردکامی و فلسفه، هم در زمینه‌ی اخلاق، هم در زمینه‌ی حقوق، هم در زمینه‌ی علم و دانش دچار یک گسست بنیادین می‌شود، و ما سروری خود بر خود را از دست می‌دهیم. پس ما با دو دیو بزرگ روبرو هستیم که باید به این‌ها بنگریم، درباره‌ی این‌ها سخن بگوییم و تا زمانی که این دیوها، این دو دیو، از روح تاریخی ما برون رانده نشده‌اند ما هرگز به آزادی دست پیدا نمی‌کنیم. هرگز به استقلال وجودی دست پیدا نمی‌کنیم. این مسئله‌ی استقلال وجودی از استقلال سیاسی و چیزهای دیگری که در علم سوسیولوژی و علم جامعه شناسی نوین می‌گویند کاملن متفاوت هستش؛ حالا یک بحثی هم خواهیم داشت در رابطه با مفهوم استقلال در آینده‌ی نزدیک. که یک مفهوم غوغا سالارانه و بسیار عوام فریبانه هستش و ازش سواستفاده بسیاری شده. ولی آن را در آینده بهش خواهیم پرداخت.

اما برای این که شما به عنوان فاعل شناسا، به عنوان فردی که بر خویشتن خویش سالاری می‌ورزد، معنی پیدا بکنید باید استقلال هستی شناختی داشته باشید در اندیشه. و ما تا زمانی که این پرسش‌های بنیادین را بهشان پاسخ ندهیم، از این استقلال و از این خوداستواری برخوردار نخواهیم بود. امروز ۴۴ سال هستش که از فتنه‌ی ۵۷ می‌گذرد و تا امروز هنوز ملت ایران در تمامیت‌اش و الیت ایرانی در تمامیت‌اش با دیو۵۷ روبرو نشده است. بجز بازیابی ایرانشهری که اصولن طرحی دیگر درانداخته است! و جهان را از روزن تیسپون می‌نگرد و بازیابی تمدنی ایرانشهری را بر اساس مفاهیم پایه‌ای پدیدآورنده‌ی تمدن ایرانشهری انجام داده است و می‌دهد، هنوز در صحنه‌ی اجتماعی ایران به دیو مشروطه پاسخ داده نشده است. در چشم دیو مشروطه نگریسته نشده است و لاجرم در چشم دیو۵۷؛ هر یک از بازیگران بر روی صحنه به نوعی از انواع از رویایی با ریشه‌های۵۷ طفره می‌روند. ما با دو دسته‌ی مهین روبرو هستیم: کسانی که نام خودشان را مشروطه‌خواه می‌نامند و در یک حرکت نمایشی در حقیقت، منکر حقانیت فتنه۵۷ می‌شوند که منکر حقانیت این امر شدن، اصولن بحث ماست و اصولن مفهوم # فتنه‌ی۵۷ را ما به وجود آوردیم. ولی این‌ها در عین حال صرفا یک برخورد سوری با مسئله می‌کنند. یک برخورد بسیار سطحی با مسئله می‌کنند و با یک رویکرد کاملا نوستالژیک و کاملن سانتیمانتالیستی به معنای اخص کلمه، رویایی با ۵۷ را به ابتذال می‌کشانند. فرای این، با در قرار گرفتن در بحثی که رضا دیبا و اطرافیان او طرح کرده‌اند و آن بحث جمهوری‌خواهی هستش و بحث این‌که؛ نقل قول می‌کنم از خود رضا: اینکه ۵۷ حرکت به حق بود، اما به بیراهه رفت! بنابراین ما با یک جماعتی روبرو هستیم که هم در درون خودشان تناقض دارند و هم در آنجایی که تناقض هم ندارند و واقعا دنباله روی همین رهبر خودخوانده‌شان هستند خوب مسلما در راستای همان بنیادهای ۵۷ دارند می‌اندیشند. وقتی شما خط قرمز خودت را حفظ اسلام بدانید، وقتی شما پادشاهی ایرانی را # آئین گوسفندان بنامید، همانگونه که این‌ها نامیده‌اند و رهبرشان نامیده، وقتی شما خودتان را به عنوان پسر محمدرضاشاه # ربل و یاغی به سنت پهلوی بنامید، وقتی شما پادشاهی ایرانی را سنت چوپانی بنامید و گزینه‌ی خودتان را جمهوری بنامید خوب مسلما دیگر نمی‌توانید به نقد۵۷ بر بیائید و ادامه‌ی۵۷ هستید در فرمت دیگر. این از این مشروطه‌چیان که ادای نفی و نقد۵۷ را در می‌آورند. اون بخش دیگر که اصولن منکر۵۷ هم نیستند، حتا به صورت سوری هم منکر۵۷ نیستند و خودشان را در حقیقت تعمیرگران۵۷ می‌نامند و یک (restoration) مرمت می‌خواهند انجام بدهند. یعنی یک بازسازی می‌خواهند بکنند و معایب۵۷ را می‌خواهند

برطرف بکنند. هر دو گروهی که نام بردیم در حقیقت اصلاح طلب فتنه‌ی۵۷ هستند. بنابراین ما پرسش۵۷ را هنوز درست طرح‌اش نکرده‌ایم و با دیو۵۷ روبرو نشده‌ایم، دلیل اصلی روبرو نشدن با دیو۵۷ چیزی نیست جز روبرو نشدن با دیو مشروطه؛ ببینید هم فتنه۵۷ هم فتنه‌ی۳۲ مصدق هم فتنه۴۲ خمینی هر سه تای این فتنه ریشه در فتنه‌ی اصلی یعنی در مشروطه دارند. اگر شما به این فتنه و به این شورش پاسخ ندهید و تا زمانیکه اون را نقد نکنید و ریشه یابی نکنید و واکاوی نکنید که چه اتفاقی افتاده، مسلما به ذیلی از بحث مشروطه تبدیل می‌شوید و تا زمانی که شما ذیلی از بحث مشروطه باشید و حتی با یک انگشت کوچک پای‌تان در زمین مشروطه ایستاده باشید هرگز و هرگز نمی‌توانید از دیسکورس و گفتمان۵۷ بیرون بیائید. حالا فرقی نمی‌کند شما از روزن فرضا سوسیالیستی در داخل مشروطه باشید، از روزن اسلام اصلاح طلبانه در داخل مشروطه باشید، از روزن مصدقی‌ها در داخل مشروطه باشید، از روزن تجزیه طلب‌ها در داخل مشروطه باشید، فدرالیسم و این مسائل، از هر جایی که شما به مشروطه وصل بشوید از همان جا هم به ۵۷ وصل می‌شوید. از همان جا هم به فتنه‌ی۳۲ مصدق وصل می‌شوید، از همان جا هم به فتنه‌ی۴۲ خمینی وصل می‌شوید. از همان جا به # مافیای روشنفکری وصل می‌شوید. از همان جا به روزنامه نگاری نوین ایران وصل می‌شوید که ابتذال محض است! یعنی روزنامه نگاری نوین ایران که اوج‌اش ۵۷ هست و تمام رسانه‌های فارسی زبان چه داخل، چه خارج از کشور تبدیل شده‌اند به بستری برای پیشبرد امر۵۷ ما با یک مافیای به تمام معنا روبرو هستیم و تا به امروز نیز این مافیا سلطه و چیرگی خودش را بر ذهن‌های مردمان ایرانی اعمال می‌کند. طبیعی است از کسانی که خودشان عاملان ۵۷ هستند و از کسانی که مشروطه را به عنوان زایشگاه هستی شناختی خود تعریف می‌کنند، نمی‌توان چشمداشت رویایی را دیو مشروطه را داشت، غیر ممکن است. پس ما نیاز به بستری دیگری داریم و نیاز به ایستادن در زمین دیگری داریم که اصولن به ما امکان رویایی با دیو مشروطه را بدهد.

شما زمانی که در زمین دموکراسی ایستاده باشید، زمانی که در زمین # سوسیالیسم ایستاده باشید، زمانی که در زمین اسلام ایستاده باشید، در هر کدام از این‌ها ایستاده باشید، در زمین ایران نه‌ایستاده‌اید بلکه در زمین مشروطه و در زمین مدرنیته‌ی ایرانی ایستاده‌اید؛ یعنی مدرنیته به مثابه‌ی گسستی با سنت آریائی و با سنت ایرانشهری. از همین روست که تمامی جنبش‌های اجتماعی اصیل آریائیان از طریق مشروطه‌چیان، مشروطه‌چیان به معنای کلی کلمه، نه این مشروطه‌چیان صرفا جدیدالتاسیسی که آمده‌اند و از درون انجمن‌های اسلامی دور رضا جمع شده‌اند. ما وقتی می‌گوئیم مشروطه‌چیان یعنی کل فتنه گران ۱۰۰ سال گذشته، از همان مشروطه‌ی اول تا مشروطه‌ی دوم که از ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ ادامه پیدا می‌کند، تا مشروطه‌ی سوم که در حقیقت مشروطه خمینی‌چیان هستش که با شکست خوشبختانه روبرو می‌شود، تا واپسین مشروطه که در ۵۷ به پیروزی نهایی می‌رسد و نهاد سلطنت را حتا آن چیزی که از آن به صورت سوری باقی مانده بود نیز ساقط می‌کند. خوب ما باید در جایی بایستیم که بتوانیم با این لشکر بسیار گسترده که فرماسیون‌های گوناگونی دارند و اگر دقیق به مسائل ننگرید شما فکر می‌کنید که این‌ها با یکدیگر متفاوت هستند در صورتیکه همگی اعضا و اندام‌های یک پیکر واحد هستند و آن دیومشروطه و اهریمن مشروطه هستش. ما باید بیرون از این سنت بایستیم و با این دیو روبرو بشویم. شما زمانی می‌توانید در چشم این دیو بنگرید که بیایید در برابرش بایستید نه اینکه در دلش باشید، بخشی از آن باشید. پس برای پیروز شدن و برای چیره شدن بر دیو مشروطه، باید بیرون از مشروطه ایستاد. به عبارت دیگر هرگونه مشروطه‌چی بودن، دیوی بودن هست، هرگونه مشروطه‌چی بودن، مصدقی بودن هست، هرگونه مشروطه‌چی بودن، خمینی گون بودن هست. و این دعوایی که بین مشروطه و مشروعه ازش صحبت می‌کنند در حقیقت دعوای درون مشروطه‌چیانه است. یعنی دعوای بهبهانی و طباطبایی با نوری یک دعوای مشروطه‌چیانه است، نوری بخش بزرگی از زندگی خودش را در کنار مشروطه‌چیان بود. کاشانی

همینطور، یعنی دعوای درون آخوندی، دعوای درون روشنفکری و دعوای درون اهریمنی و دعوای درون دیوی است، مانند دعوای اصلاح طلب و اصولگرا؛ توجه می‌فرمائید؟ هر جایی شما اینجا قرار بگیرید و این‌ها همه‌شان در آن چهارچوب قرار می‌گیرند، بیرون از زمین ایران ایستاده‌اید و نمی‌توانید با این دیو روبرو بشوید و تا زمانی که ملت ایران با این دیو روبرو نشود و دیو مشروطه را از پای در نیاورد بلاشک نمی‌تواند از بن بست تمدنی‌ای که در اش به سر می‌برد بیرون بیاید. حال ما از اینجا می‌توانیم یک راهی بیابیم به سمت پرسش مهین‌تر و آن رویایی با دیو اسلام هست. شما برای اینکه بتوانید با دیو مشروطه روبرو بشوید، که خودش دیو اعظم نوین هست، که تمام دیوهای دیگر، چه دیو مصدق، چه دیو خمینی، از درون آن زاده شده‌اند؛ باید بتوانید با دیو اسلام روبرو بشوید. و این یکی از بزرگترین پرسش‌های پاسخ داده نشده و یکی از بزرگترین چالش‌های روح تاریخی ایرانشهر است. آسیب‌هایی که در ۱۴۰۰ سال گذشته بر روح تاریخی این ملت ایرانشهر وارد آمده، همگی از درون زمین اسلام بوده است. و هیچ یک از این آسیب‌ها، چه آسیب مغول، چه آسیب ترک، چه آسیب مشروطه، هیچ کدام از این‌ها بیرون از چهارچوب اون دیو بزرگ‌تر، از دامنه‌ی اون تاریکی بزرگتر، فهم پذیر نیستند و تا زمانی که ملت ایرانشهر به عنوان صاحب خود، با این دیو روبرو نشود و این دیو را از درون خود نراند، نمی‌تواند بالطبع از دیو مشروطه بیرون بیاید. ببینید یک رابطه‌ی منطقی وجود دارد میان تمامی این پدیده‌ها؛ درک این مسئله می‌تواند کمک بکند که ما یک پیوستگی اندیشگی را بتوانیم در درون جامعه‌ی خود نهادینه بکنیم. اندیشه‌ی ژرف همیشه در بستر اندیشه و در یک (context) زمینه‌ی کلان هستش که می‌تواند شکل بگیرد. بستر زدایی، بافتار زدایی از اندیشه، که در حقیقت همان اندیشه‌ی روزنامه نگارانه هستش (وقایع اتفاقیه) ببینید نام روزنامه‌ها را! اصلا پدیدار آمده روزنامه نویسی برای نیاندیشیدن! # هایدگر یک حرف خیلی خوبی می‌زند می‌گوید: در روزنامه نگاری اصولن اندیشه‌ای رخ نمی‌دهد و فقط برای کشتن اندیشه این حرفه به وجود آمده. در حقیقت خبر هستش، در خبر اندیشه وجود ندارد. به ویژه در چهارچوب نوینی که ما در اش قرار داریم که فقط تیترخوانی می‌شود یعنی سر نام‌ها خوانده می‌شود. اندیشه نمی‌تواند رخ بدهد و تا زمانی که ما تامل نکنیم، آهسته نشویم در حرکت هستی شناختی خودمان و از این سرعت و از این شتاب نکاهیم، نمی‌توانیم بیاندیشیم. شما نمی‌توانید # دو ۱۰۰ متر بدوید و در عین حال بیاندیشید. وقتی شما دارید دو ۱۰۰ می‌دوید و زندگی امروز شده دوی ۱۰۰ متر!

همه دارند می‌دوند، مسلما تمام انرژی و ماهیچه‌های‌تان نیاز دارند آن دو را انجام بدهند، شما اگر بخواهید حرکت هم بکنید، بیاندیشید باید آرام و آهسته قدم بزنید در کنار دریاچه تا بتوانید اندکی بیاندیشید. ولی اندیشه‌ی واقعی هم در حقیقت در زمانی اتفاق می‌افتد که بر روی کاغذ بیاید، یعنی باز هم آهسته‌تر شود. در زمان نوشتن هستش که آن چیزی که شما دیدید، آن چیزی که در ذهن و در ویرتان شکل گرفته، بعد می‌آید کاملا قوام پیدا می‌کند و شما می‌توانید بازبینی بکنید آن چیزی را که اندیشیده‌اید. این در نهایت باید تبدیل به کتاب بشود و وقتی شما مطالعه می‌کنید، گفتارها و نوشتارهای الیت فکری ایرانی را متوجه می‌شوید که مسلما از درون این # پارگین و فاضلاب بزرگی که مطبوعات فارسی زبان هستند و روشنفکران ایرانی هستند که از خودشان تولید می‌کنند، از درون آن شما نمی‌توانید با دیو اسلام روبرو بشوید، شما وقتی سردمداران اندیشه‌ی ایرانی کسانی مانند # جلال آل احمد و # عبدالکریم سروش و # زیباکلام و # حسین بشیریه و این‌ها هستند، یا روزنامه نگارهایی مانند # امیر طاهری و # داریوش همایون و خرفسترهایی از این دست هستند، همه‌شان مشروطه‌چی هستند، مسلما شما نمی‌توانید با دیو اسلام روبرو بشوید. پس ما برای این‌که بر مشروطه چیره بشویم و دیو مشروطه را بیرون بکنیم باید با دیو قادسیه روبرو بشویم. یعنی باید قادسیه درمانی انجام بدهیم، باید یک آسیب شناسی

بنیادین انجام بدهیم از مفهوم و عارضه و آسیب بزرگ تمدنی‌ای به نام اسلام. و این چیزی هستش که مشترک تمامی این نهله‌های گوناگون جامعه‌ی ایران هست که هر یک به نوعی نه تنها از رویایی با این پرسش مهین شانه خالی می‌کنند، بلکه آن را تابویزه می‌کنند! نمونه‌ی مشخص‌اش همین تنه‌لش رضا که می‌گوید اگر مبارزه با جمهوری اسلامی بخواهد به مبارزه با اسلام بیانجامد همان بهتر که جمهوری اسلامی بماند. این‌ها مشروطه‌چی‌اند دیگر؛ یکسری هم هستند اینجا یک پنجره‌ای باز بکنم که هرگونه سوتفاهم از بین برود؛ یکسری هستند که می‌آیند نقد اسلام می‌کنند ولی در عین حال این نقد اسلام را از موضعی انجام می‌دهند که کلیت تاریخ سیاسی ایران و پادشاهی ایران و کلیت تاریخ دینی ایران یعنی بهدینی و # مزدیسنی را هم می‌زنند، به این‌ها اصلا نباید پرداخت به خاطر این‌که در حقیقت تقسیم کار هستش برای به وجود آوردن یک کار موازی برای ایجاد شبهه، این‌ها می‌آیند اسلام را به عنوان دین می‌گیرند و می‌گویند خوب ما دین زدا هستیم اسلام را قبول نداریم، ولی کل مزدیسنی را هم قبول نداریم، پادشاهی ایران هم چون در ذیلی از مزدیسنی هستش، استبدادی هستش، دینی هستش، پس همه را باید زد، ما باید بیاییم از نو یک کشور نو بسازیم. توجه می‌فرمائید؟ خوب این‌ها خیال‌شان جمع است، این‌ها این کار را انجام می‌دهند به خاطر این‌که اون بخش از آریائی‌ها را که آمده‌اند و می‌خواهند با اسلام در بیوفتند، آن‌ها را دچار تشدد ذهنی بکنند. در حقیقت اون‌ها می‌خواهند تبدیل بشوند به اسب تروآ مسلمان‌ها، چون پشت جبهه‌شان گرم است. پشت جبهه‌شان از خامنوف تا # تنه‌لش # رضادیبا همه این‌ها از عبدالکریم سروش تا امیر طاهری همگی در زمین اسلام ایستاده‌اند؛ پشت جبهه‌شان گرم است. بنابراین می‌آیند یک شاخه‌ای می‌زنند، یک دکان دو نبشی باز می‌کنند ادای مبارزه با اسلام را در می‌آورند، اما این مبارزه با اسلام نیست، در حقیقت این دو تا بد و بیراهی که به اسلام می‌دهند را فقط و فقط برای مشروعیت زایی خودشان انجام می‌دهند که بعد در بستر آن بتوانند مزدیسنی، یعنی در حقیقت دین آریائیان را بزنند. بنابراین به این خدعه‌ی اینان باید آگاه بود. پس ما در کل زمانی می‌توانیم با دیو اسلام روبرو بشویم که اصولن اسلام را از چهارچوب دین بیاوریم بیرون چون دین نیست، فاشیسم تئولوژیک است. دئنا نیست، نقشی که بازی کرده نقش گیوتین تمدنی هستش و شما زمانی می‌توانید بر این چیره بشوید که در زمین تیسپون ایستاده باشید، در آیینه‌ی مغان نگریسته باشید. یعنی از درون # پانتئون آریائی، از درون سنت مزدیسنی و سنت اوستایی هستش که شما می‌توانید با این دیو روبرو بشوید. شما باید در زمین # اهوره‌ها ایستاده باشید، در زمین خدایان ایستاده باشید که بتوانید با این اهریمن که اسلام هستش و در حقیقت یک سه گانه، در حقیقت یک چهارگانه از یهوه، ادون، الله و الله دوم هم که بهاءالله با خودش می‌آورد؛ یعنی شما با یک کوارتت روبرو هستید، یک کوارتت ابراهیمی، یک چهارگانه‌ی ابراهیمی در برابر ماست و این سو ایستادیم در زمین خدایان. پس این صف بندی و این (polarization) دوقطبی تا زمانی که به وجود نیاید ما نمی‌توانیم بر این دیوها چیره بشویم. نمی‌توانیم زمین خود را جدا بکنیم و دقیقا به همین دلیل هستش که این‌ها مدام می‌گویند: همه با هم.

مبادا دوقطبی سازی بشود، هی بیاییم میز بگذاریم همه با هم بنشینیم سر یک میز، و این دقیقا چیزی هستش که ما به آن نیاز نداریم و باید ازش پرهیز بکنیم. ما احتیاج به صف بندی داریم، احتیاج به خانه تکانی تمدنی داریم و احتیاج به رویایی با دیوها داریم که بعد از رویایی با این دیوها هستش که اون لحظه‌ی پالایش روانی (catharsis) رهایی از رنج درون اتفاق می‌افتد. در نمایشنامه‌های یونانی یک لحظه‌ای وجود دارد که بهش می‌گویند: catharsis در اون لحظه هستش که تمامی اون حسی که انباشته شده، اون منفجر می‌شود و در اون‌جا شما رها می‌شوید و تا زمانی که با اون حس روبرو نشوید و آن را در درون خودتان راه ندهید، و در بحث ما رویایی با این دیوهای درون ما هستش، مسلما کاتارسیس و اون رهایی و

اون فراغ بالی و مسلما درمان تمدنی رخ نخواهد داد. این چیزی هستش که در برابر ماست و ما باید با اون روبرو بشویم، با این دیوها باید روبرو شد. پیش شرط روبرو شدن با دیو۵۷ روبرو شدن با دیو مشروطه هستش، پیش شرط روبرو شدن با دیو مشروطه و نفی دیو مشروطه، روبرو شدن با دیو اسلام هست. بنابراین ما با یک عمل مشترک، یعنی یک پرسش مرکبی هست در برابر ما که نیاز به یک عملکرد مشترک دارد. ما نمی‌توانیم این‌ها را از یکدیگر جدا بکنیم، همانگونه که ۵۷ را نمی‌توان ۴۲ جدا کرد، ۴۲ را نمی‌توان از فتنه‌ی مصدق جدا کرد و فتنه‌ی مصدق را نمی‌توان از فتنه‌ی مشروطه جدا کرد. حالا خود ۵۷ هم لایه‌های گوناگونی دارد، فتنه‌ی بختیار و فرح و رضا قطبی و # فریدون جوادی و داریوش شایگان و این‌ها خودش بخشی از همان فتنه‌ی مشروطه هست دیگر! و آن نامه‌ی صدای انقلاب‌تان را شنیدم در حقیقت بریدن سر محمدرضاشاه بر نطع مشروطه هستش! در آن بیانیه محمدرضاشاه می‌گوید که: من مشروطه را نقض کردم و مرا ببخشید! دیگر نمی‌کنم! یعنی در حقیقت در درگاه مشروطه سر محمدرضاشاه را می‌برند این‌ها. این هم خودش یک لایه دیگر است؛ یعنی اگر ما بخواهیم ریز بشویم لایه‌های گوناگونی دارد این دیو۵۷ که همگی بر می‌گردند به دیو مشروطه که در آن‌جا آن مفهومی که ما ساختیم اسکندریسم ابراهیمی شکل می‌گیرد. یعنی با خرفسترهایی مانند # میرزاملکم خان و تقی‌زاده و آخوند بهبهانی و آخوند طباطبایی و یا فرضا این تجزیه طلب‌هایی که ایران را دارند تکه تکه می‌کنند، یک چیز عجیبی است دیگر؛ مشروطه چیز عجیبی است. اون اسکندریسم ابراهیمی در آن‌جا یکبار دیگر بازسازی می‌شود. در ۵۷ به پیروزی کامل می‌رسد، ۵۷ تکمیل پروژه‌ی مشروطه هستش. این‌ها امروز می‌خواهند بیایند تازه بگویند مشروطه هنوز یک پروژه‌ی باز است، ما هنوز باید برویم تکمیل‌تر اش بکنیم. یعنی تا زمانیکه حذف فیزیکی کامل ایران، یعنی اتمیزه شدن کامل ایران رخ ندهد، پروژه‌ی مشروطه به انتها نرسیده! این را باید گفت؛ بنابراین از این منظر بله، مشروطه هنوز به مقصد اصلی نرسیده ولی در آستانه‌ی حذف کامل و انهدام تمدنی ایرانی است. خود پروژه‌ی مشروطه پروژه‌ی نفی و سلب مطلق ایران و ایرانشهر است، چرا؟ چون از دل دموکراسی و از دل کمونیسم و از دل اسلام زاده شده؛ یعنی سه تا گفتمانی که هر یک به تنهایی برای به زمین زدن یک کشوری بسنده هستند! و ما زمانی می‌توانیم بر این چیره بشویم که به اون دیو همه‌ی دیوها یعنی دیو قادسیه پاسخ بدهیم و اون را از درون خودمان بزدائیم، نابود اش بکنیم و قدغن‌اش بکنیم. یعنی شما در یک حوزه‌ی کشورداری مسلما نیاز به ابزارهای قانونی دارید برای پیشگیری از باززایی تاریخی. در حوزه‌ی شخصی یک مسئله‌ی دیگر است، در حوزه‌ی اجتماعی ابزارهای دیگری بهش نیاز هست. ولی وقتی ما با جامعه‌ای روبرو هستیم و با الیتی روبرو هستیم که از بام تا شام دارد خودش را به ضریح اسلام می‌مالد، مسلما از این وضعیت رقت باری که در اش به سر می‌بریم، بیرون نمی‌توانیم بیائیم. و آن چیزی هستش که بازیابی ایرانشهری و ما به عنوان بازیابان ایرانشهری سرلوحه‌ی کار خود قرار دادیم.